

فرار عجیب زن ۵۰ ساله

سرگرد سمانه مهربانی

معاون اجتماعی

پلیس آگاهی پایتخت



«حدود یک ماه پیش ناپدید شد و من فقدانش را به پلیس آگاهی اعلام کردم. من داشتم از نگرانی می‌مردم حالا معلوم شده که در یکی از این دوره‌های با پسری ۲۲ ساله از یک خانواده متمول آشنا شده و یک ماه است با او همخانه شده است.»

افسر پرونده نگاهی به پیرمرد انداخت و گفت: آقا ما به وظیفه خودمان عمل کردیم و همسر شما را پیدا کردیم بقیه موارد به مشکلات خانوادگی شما برمی‌گردد که ما نمی‌توانیم ورود کنیم و باید از یک مشاور کمک بخواهید.

پیرمرد به گریه می‌افتد. صورتش را با دست‌هایش می‌پوشاند. چند لحظه بعد مدارکی که روی میز گذاشته بود برداشته و به سمت در خروجی می‌رود. به او نزدیک شدم و خودم را معرفی می‌کنم و از او می‌خواهم اگر مایل است در مورد مشکلش صحبت کنیم. پیرمرد آهی می‌کشد و می‌گوید بیا دخترم بیا داستان زندگی مرا بنویس شاید درس عبرتی شود برای بقیه. من و فرزندانم که همه چیزمان را باختیم. راننده هستم و صبح تا شب توی خیابان‌ها دنبال یک لقمه نان می‌گردم تا اسباب آرامش و آسایش خانواده‌ام را تامین کنم. دو فرزند دارم که پسر ۳۰ سال و دختر ۲۸ سال دارد. هر دو تحصیل کرده و شاغل هستند. من تمام تلاشم را کردم تا دو انسان خوب و سالم تحویل جامعه بدهم. همسر خانه‌دار بود. زندگی خوبی داشتیم و مشکلی نبود. تا وقتی که داستان گوشی‌های هوشمند و فضای مجازی شروع شد.

خواسته‌ها و سلیقه همسر تغییر کرد. دوستان تازه پیدا کرد. یک دفعه به فکر افتاد بینی‌اش را عمل کند، ژل تزریق کند، پیکرتراشی کند. خلاصه خانم هر چیزی که در فضای مجازی می‌دید باید انجام می‌داد. تمام درآمد من این چند ساله صرف برآورده کردن خواسته‌های عجیب و غریب او می‌شد. جوری به خودش و ظاهرش می‌رسید که از دختر ۲۸ ساله‌مان جوانتر به نظر می‌آمد. با دوستانش سفر و مهمانی‌هایی که اصلا مناسب سنش نبود، می‌رفت اما من اعتراضی نمی‌کردم. مادر بچه‌هایم بود. به او علاقه داشتم. گفتم خوب آخر عمری دلش می‌خواهد سبک زندگی‌اش این باشد. بچه که نیست بخواهم به او امر و نهی کنم. اما کاش همه چیز به همین جا ختم می‌شد.

از یک ماه پیش ناپدید شد و من فقدانش را به پلیس آگاهی اعلام کردم. داشتم از نگرانی می‌مردم. حالا معلوم شده در یکی از این دوره‌های با پسری ۲۲ ساله از یک خانواده متمول آشنا شده و یک ماه است با او همخانه شده است. آن‌قدر از شرایط خود راضی است که حتی التماس‌های فرزندانمان هم باعث نشد تصمیمش را عوض کند. زندگی و دل شکستگی من به جهنم، خانم این دو جوان با چه رویی در این جامعه زندگی کنند؟ خواستند ازدواج کنند بگویند مادرمان کجاست؟ چطور باید جلوی فامیل و در و همسایه سرمان را بلند کنیم.

نظریه کارشناس

ما در روزگار جابه‌جایی ارزش‌ها زندگی می‌کنیم. زمانی به یک مرد یا زن پنجاه ساله به عنوان فردی دنیا دیده نگاه می‌شد که می‌تواند طرف مشورت قرار بگیرد و در بین جوان‌ها ریش سفیدی کند. اما فضای مجازی تمام این تصورات قالبی را برهم زده و افراد پیوسته در تلاشند تا از قافله خوشگذرانی و تنوع‌طلبی و تجربه‌های عجیب عقب نیفتند. تصورات غلط و خیالی که اینستاگرام از سبک زندگی دیگران به ما می‌دهد باعث می‌شود تا زنان و دختران و حتی مردان از آنچه تاکنون پشت سر گذاشته احساس پشیمانی کنند و بخواهند چیزی متفاوت از آنچه هستند باشند. وقار و متانت و تحصیلات مورد انتظار از زنان جامعه، جای خود را به مطالبه جذابیت فیزیکی از زنان داده است. همان‌طور که برای پسر ۲۲ ساله اهمیتی ندارد با یک زن متاهل خانه‌دار کم‌سواد که شوهر و فرزندان دارد که حتی از او چندین سال بزرگتر هستند همخانه شود و همین که او جذابیت فیزیکی لازم را دارد و حرفی از آینده مشترک و تعهد نیز می‌انداخت نیست برایش کافی است.

عکس از اینترنت است



گفت و گوی ساقی بی‌سواد مواد مخدر:

جوانان مقصرند که مواد می‌خواهند نه من!

گیرم بیایید هم تا مدتی کار نکنم.

۱ از نحوه دستگیری ات بگو.

به‌قول معروف شش دانگ حواسم جمع بود که دستگیر نشوم و به دردسر نیفتم اما از آنجا که نهایت این راه به ناکجا آباد است بالاخره دستگیر شدم. روز دستگیری یکی از مشتری‌های دائمیم به مقابل منزلم آمد و قرار بود مقدار زیادی مواد از من بگیرد و به شهرستان ببرد. خیلی استرس داشتم و حسی به من می‌گفت این بار خطر در کمین است. به همین دلیل اول زنگ زدم به آن مشتری و گفتم جنس نمی‌دهم و از جای دیگری تهیه کند اما آن‌قدر اصرار کرد تا راضی شدم و او هم به من اطمینان داد که حواسش را جمع می‌کند تا مشکلی پیش نیاید اما بعد فهمیدم این موضوع از قبل و توسط یکی از همکارانم که تازگی با هم به اختلاف خورده بودیم، لو رفته و پلیس آن مشتری را تا در منزل من تعقیب کرده بود. وقتی آن مرد وارد خانه شد دوروبر را نگاه کردم و دیدم هیچ خبری نیست. جنس را که از قبل بسته‌بندی و آماده کرده بودم به او دادم و باز برای اطمینان بیشتر، قبل از این‌که از خانه‌ام خارج شود دوباره بیرون را با دقت نگاه کردم. خبری نبود و آن مرد رفت و جنس‌ها را داخل ماشین گذاشت. در همین موقع ناگهان عین موروملخ ماموران خانه ما را محاصره کردند. راه فراری نداشتیم و به این شکل دستگیر شدیم.

۲ فکر می‌کنی این بار چه مجازاتی در انتظارت هست؟

معلوم نیست اما خیلی نگرانم چون جنس زیادی بود و در این موارد پلیس و دادگاه با کسی شوخی ندارد. می‌دانم راه فراری نیست اما امیدوارم و از خدا می‌خواهم این بار هم مرا نجات دهد که اگر این اتفاق بیفتد با خودم عهد و نذر کرده‌ام حتماً کاری کنم که جبران شود و دیگر سمت مواد نروم.

۳ خانواده‌ات می‌دانند که دستگیر شده‌ای؟

فقط همسر می‌داند و نمی‌خواهم دختران و دامادهایم متوجه شوند تا ببینم چه حکمی برایم صادر می‌شود. خدا کمکم کند پیش دامادهایم آبرویم نرود. اگر این بار بخیر بگذرد در نوع زندگی‌کردنم تجدیدنظر می‌کنم. باور کنید توبه می‌کنم.

۴ سخن آخر؟

سخنی نمی‌ماند به جز افسوس و حسرت. فقط امیدوارم زودتر پیش خانواده‌ام برگردم و بتوانم باقی عمرم را در آرامش و بدون دردسر زندگی کنم.

مژده منظوری

گروه تپش

سن زیاد مرد خلافتار برایم

تعجب برانگیز و غیرقابل باور بود.

با او سر صحبت را باز کردم و وقتی فهمیدم خبرنگارم، اول مقاومت کرد اما با کمی صحبت او را راضی به مصاحبه کرده و سوالاتم را شروع کردم:

۱ خود را معرفی می‌کنی؟

باور هستم.

۲ چند سال داری؟

۶۵ سال.

۳ اهل کجاستی؟

اهل یکی از استان‌های جنوبی هستم اما چند سال است در تهران زندگی می‌کنم.

۴ تحصیلات چقدر است؟

سواد ندارم.

۵ به چه جرمی دستگیر شده‌اید؟

حمل و پخش مواد مخدر.

۶ سابقه داری؟

بله چند بار دستگیر و خیلی زود آزاد شدم. چون مقدار موادی که همراهم بود کم بود.

۷ اعتیاد داری؟

خیر. معتاد نیستم و هرگز هم نخواهم شد.

۸ اگر اعتیاد تا این حد بد و نفرت‌انگیز است، چرا به جوانان مواد

می‌دادی و آنها را معتاد می‌کردی؟

هرکسی باید خودش حواسش باشد و به دام اعتیاد نیفتد و اگر معتاد شد مقصر خودش است.

۹ اگر فرزند خود هم باشد، همین حرف را می‌زنی؟

فرقی ندارد. اگر می‌خواهی به این بحث ادامه بدهی، صحبت نمی‌کنم. حوصله نصیحت ندارم.

۱۰ ازدواج کرده‌ای؟

بله. ۴۰ سال پیش ازدواج کرده‌ام و دو دختر، دو داماد و سه نوه دارم.

۱۱ بیشتر چه نوع موادی توزیع می‌کردی؟

تریاک و شیوه و شیشه.

۱۲ مواد را از کجا تهیه می‌کردی؟

شهرمان پر مواد است. خودم مواد را از آنجا تهیه و توزیع می‌کردم. البته بیشتر عمده می‌فروختم تا هم پول بیشتری